

روایت عکس‌ها و آدم‌ها



زهرا چیدری

سردبیر

چاردیواری

برای ما دهه‌شصتی‌ها آلبوم عکس مانند افرادی که در دهه‌های بعد از ما به دنیا آمده‌اند معنا و مفهوم ندارد! آلبوم عکس ما به چند عکس دسته‌جمعی در جمع کثیری از اعضای خانواده و فامیل محدود می‌شود. اصلاً تعداد عکس‌های دوران کودکی ما معمولاً آن قدر زیاد نیست که بتوان از آن آلبوم‌های شخصی درست کرد! ولی عکس‌های دسته‌جمعی زیاد داریم؛ عکس‌هایی که البته نگاه کردن به آنها خاطرات بسیاری را برای مان زنده می‌کند و ما را به روزهایی می‌برد که با وجود تمام مشکلات یک چیز میان همه مردم مشترک بود؛ آن هم حس و حال خوب داشتن. بعدها با رواج تلفن‌های همراه و دوربین‌های مجهز، رفته‌رفته دوربین‌های عکاسی خانگی کنار گذاشته شدند. حالا دیگر کمتر کسی است که تصاویری را که هر لحظه می‌تواند به کمک دوربین‌های مجهز تلفن همراهش ثبت کند، روی کاغذ چاپ بیاورد. اغلب آلبوم‌ها شامل حافظه‌های رایانه‌ای هستند که ما هر از چندگاه، انبوه عکس‌هایی که پوشه عکس‌های تلفن همراه مان را اشغال کرده به آنها منتقل می‌کنیم. آلبوم‌هایی که در هر مکان و هر زمانی مشروط به بودن تلفن همراه یا رایانه قابل دسترس و در صفحه مانیتور یا صفحه گوشی قابل ورق زدن هستند اما هرگز حال و هوای آلبوم‌های کاغذی با عکس‌های ظاهر شده روی مقواهای مخصوص رابه‌ما منتقل نمی‌کنند! با تمام اینها عکس‌ها دنیایی از حرف و خاطره با خود به همراه دارند؛ حرف‌ها و خاطراتی که ممکن است برای هر یک از آدم‌های حاضر در تصاویر معنای متفاوتی داشته باشد. همچنان که هر یک از ما با دیدن تصاویر اشخاص و مکان‌های مختلف حال و هوای متفاوتی را تجربه می‌کنیم. یکی ممکن است بی‌تفاوت از کنار عکس یک مکان رد شود و دیگری دنیایی از خاطرات خوب و بد با دیدن همان تصویر به ذهنش هجوم آورد و حتی تا ساعت‌ها او را به خود مشغول کند. خلاصه این‌که تکنولوژی عکاسی امکان ثبت لحظه‌ها و جاودانه شدن آنها در قاب تصویر رابه‌ما هدیه داده است اما آنچه که یک قاب عکس را زنده می‌کند، خاطرات و تجربه‌های شخصی مادر آن زمان و مکان خاص است. تجربه‌هایی که روایتگر بخشی از تجربه زیسته ما و گاه تکرارشدنی و گاهی غیرقابل تکرار هستند. عکس‌ها اما در عین حال و با وجود ثبت وضبط وقایع گاهی اوقات روایان صادقی نیستند چرا که این صداقت در روایت به زاویه دید عکاس وابسته است و گاهی این زاویه دید و زاویه ثبت وقایع درست بر خلاف واقعیت بوده است. اما همیشه هستند، لنزهایی که واقعیت‌ها را همان‌طور که هست ثبت و ضبط می‌کنند. واقعیت‌هایی از جنس وقایع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آنچه که زیر تیغ قمه شبان بی‌مخ‌ها بر این مردم گذشت؛ روایتی از سال‌ها مبارزه برای رسیدن به استقلال و آزادی.



شکوفایی شخصیت و روش‌های آن

امیرعلوی

چاردیواری

کتاب شکوفایی شخصیت و روش‌های آن اثر سیدمجتبی حسینی، راهکارهای مفیدی جهت تربیت خودتان و دیگران به شما ارائه می‌کند. این کتاب تلاشی کوچک برای کاری بزرگ است. تلاش برای این‌که چگونه تربیت کنیم و مهم‌تر از آن چگونه تربیت شویم. مطالب این کتاب به صورت خلاصه و آسان نوشته شده و از بسنده کردن به دستورات اخلاقی پرهیز کرده و نگاهی ریشه‌ای، سیستماتیک و شبه‌مدون به مسائل دارد تا مخاطب بتواند به بهترین نحو و به درستی امور رفتاری و اخلاقی را تحلیل و ارزیابی کند.

برشی از کتاب



این اثر سبکی کاربردی دارد، سبکی که بتواند موفقیت مخاطب را در تربیت خود و دیگران بیشتر کند، در نهایت از اصطلاحات مختلفی مانند تعلیم (یاد دادن)، تربیت، تأدیب و... پرهیز کرده و اصطلاحات تعریف شده‌تر و درست‌تر به کار رفته و از تداخل استعمال کلمات، از ترادف بیهوده کلمات دوری کرده است. در این اثر، کلمه‌های «مری» و «سوزه»، بسیار مورد استفاده قرار گرفته، منظور از مری هر فردی است که در کار تربیت است؛ خواه تربیت دیگری، خواه تربیت خود. منظور از سوزه، کسی است که قرار است تربیت شود. (خود یا دیگری). مخاطب نباید نگاهی گذرا و سطحی به کتاب داشته باشد بلکه از مخاطب فهیم، دقیق و هشیار انتظار می‌رود با تدبیر، همراه با تفکر و تعقل و تحلیل این اثر صوتی را بشنود.

کلمه تربیت برای عموم کلمه‌ای آشناست و در گفت‌وگوها، سخنرانی‌ها و نوشتارها از آن بسیار استفاده می‌شود. اما در مواقعی در جای درست خودش به کار گرفته نمی‌شود. بلکه با منظوره‌های مختلف گفته و شنیده می‌شود یا از واژه‌های دیگری معنی تربیت منظور می‌گردد. در این اثر که بنای آن به اختصار است، بنا نیست انواع استعمالات این واژه را بیان و بررسی کرد و درستی یا نادرستی، کژی و کاستی آنها مورد انتقاد قرار گیرد. هدف از این واژه در این اثر این است که مخاطب بتواند تا انتهای کتاب، منظور واحدی را از این لغت در ذهنش تصور کند. در قسمتی از کتاب شکوفایی شخصیت و روش‌های آن می‌خوانیم: منظور از تربیت: شکوفایی (یا نمو و نمود) استعدادهای درونی سوزه در جهت مدلی است که برای او در نظر گرفته شده است. در بین اندیشمندان و دست‌اندرکاران تربیت، یکی از تعاریف رایج، تعریف فوق بوده و با اندکی تسامح می‌توان برخی دیگر از تعاریف را به این نزدیک دانست. به عنوان مثال تعریف زیر را با تعریف فوق تقریب کنید: «تربیت، عبارت از کار بی‌پایانی است که مقصود از آن سازگار ساختن بشر است از حیث جسم و عقل، با قوه‌ای که آثار آن را در محیط علمی و احساساتی و ارادی خویش مشاهده می‌کنیم.» همانطور که در تعریف ملاحظه می‌کنید، تربیت از سنخ صنعت به معنی متداول نیست. رشد و تحولی که قرار است با تربیت در سوزه حاصل شود یک تغییر مکانیکی، روبنایی و بدون سنخیت با سایر عناصر سیستم سوزه نیست. همچنین بایستی بین تربیت با تعریف فوق با تأدیب با تعریف زیر، تفاوت گذاشت. در این نوشته «تأدیب»، یعنی واداشتن و سازگار کردن نمودهای رفتاری سوزه با آداب و عادات خاص، که این آداب ممکن است آداب و عادات یک جامعه، یک گروه مشخص، یک صنف، یا صفت‌هایی ویژه و مورد نظر باشد. بنا بر این تعاریف، چه بسیار کسانی که مودبند اما تربیت نشده‌اند، آداب و عادت را در یک جامعه خوب رعایت می‌کنند اما التزامی درونی ندارند. در پایان این گفتار این تذکر لازم است که با توجه به حوزه تربیتی و مدل تربیتی‌ای که برای سوزه در نظر گرفته شده، ممکن است منظور از تربیت کمی تغییر باید با چنین به نظر آید. پس در یک نگرش منظم و سیستماتیک، بایستی تعریف تربیت و روش‌های تربیت را در رابطه با مدل با مدل تربیتی در نظر گرفت.

مداومت بر زیارت عاشورا در محرم و صفر

مرحوم استاد فاطمی‌نیا می‌فرمودند: در ایام محرم و صفر به خواندن زیارت عاشورا مداومت داشته باشید و آن را با نشاط بخوانید، نه با کسالت و خستگی.

آن صد لعن و صد سلام هم که در زیارت عاشورا است، اگر حال و نشاط روحی داشتی به همان ترتیب بخوان! ولی اگر چنانچه نشاط روحی لازم را نداشتی، به یک سلام و یک لعن اکتفا کن. در این باره یک حدیث نورانی وارد شده است که در آن آمده: اگر وقت و نشاط روحی لازم را نداشتی یا نمی‌توانستی صد مرتبه سلام و لعن را بگویی، به جای آن تعبیر «ما نه مه» را بعد از سلام‌ها و لعن‌ها بگویی.

کتاب «صبح قیامت» / ص ۴۱

(گزیده‌ای از گفتارهای عاشورایی مرحوم استاد فاطمی‌نیا)



احساس شخصیت بالاترین سرمایه اجتماعی

مسأله احساس شخصیت مسأله بسیار مهمی است. از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت و منش کند، برای خودش ایده‌آل داشته باشد و نسبت به اجتماع‌های دیگر حس استغنا و بی‌نیازی داشته باشد، یک اجتماع این‌طور فکر کند که خودش و برای خودش فلسفه مستقلی در زندگی دارد و به آن فلسفه مستقل زندگی خودش افتخار و مباهات کند و اساساً حفظ حماسه در اجتماع یعنی همین که اجتماع از خودش فلسفه‌ای در زندگی داشته باشد و به آن فلسفه ایمان و اعتقاد داشته باشد و او را برتر و بهتر و بالاتر بداند و به آن ببالد. وای به حال آن اجتماعی که این حسن را از دست بدهد! این یک بیماری اجتماعی است و این غیر از آن «خودی» اخلاقی است که بد است و نفس‌پرستی و شهوت‌پرستی است.

اگر اجتماعی این منش را از دست داد و احساس نکرد که خودش فلسفه مستقلی دارد که باید به آن فلسفه متکی باشد و اگر به فلسفه مستقل زندگی خودش ایمان نداشته باشد، هرچه داشته باشد از دست می‌دهد، ولی اگر این یکی را داشته باشد اما همه چیزهای دیگر را از او بگیرند، باز روی پای خودش می‌ایستد؛ یعنی یگانه‌نویسی که مانع جذب شدن ملتی در ملت دیگر یا فردی در فرد دیگر می‌شود، همین احساس منش و شخصیت است. معروف است که آلمان‌ها گفته‌اند ما در جنگ دوم همه چیز را از دست دادیم، مگر یک چیز را که همان شخصیت خودمان بود و چون شخصیت خودمان را از دست ندادیم، همه چیز را دوباره به دست آوردیم و راست هم گفته‌اند اما اگر ملتی همه چیز داشته باشد، ولی شخصیت خودش را بیازد، هیچ چیز نخواهد داشت و خواه‌ناخواه در ملت‌های دیگر جذب می‌شود. وای به حال این خودباختگی که متأسفانه در جامعه امروز ما وجود دارد. در گفتارهای اقبال لاهوری خواندم که اگر می‌خواهی نان داشته باشی، آهن باش، یعنی شخصیت تو شخصیتی محکم به صلابت آهن باشد.

می‌گویند شخصیت داشته باش؛ چرا به زور متوسل می‌شوی، چرا به اسلحه متوسل می‌شوی، چرا می‌گویی اگر می‌خواهی نان داشته باشی، باید اسلحه داشته باشی؛ بگو اگر می‌خواهی هرچه داشته باشی، خودت آهن باش، خودت فولاد باش، خودت شخصیت داشته باش، خودت صلابت داشته باش، خودت منش داشته باش. اگر یک ملت بیچاره و بدبخت، ایمانش را به آنچه خودش از فلسفه زندگی دارد، از دست بدهد و موعوب یک ملت دیگر شود، در تمام مسائل آن‌طور فکر می‌کند که دیگران فکر می‌کنند و اصلاً نمی‌تواند شخصاً مسائل قضاوت کند. هر موضوعی را فقط به دلیل این‌که مد یا پدیده قرن است، به دلیل این‌که در جامعه آمریکا و در جامعه اروپا پذیرفته شده است، می‌پذیرد و دیگر منطق سرش نمی‌شود. در یکی، دو سال قبل در کتابی از یک نفر از متجددان ایرانی - که کتاب بدی هم نیست - می‌خواندم که زمانی که من در لندن بودم، حادثه خیلی جالبی پیش آمد و آن این‌که دختر سفیر کبیر سابق انگلستان در مسکو که قهر از شخصیت‌های خیلی معتبر انگلستان بود، عاشق یک سیاه‌پوست شده بود و با این سیاه‌پوست ازدواج کرد و باعث غوغایی در انگلستان شد که چرا این دختر سفیدپوست، آن هم دختر یکی از شخصیت‌های بزرگ انگلستان با یک سیاه‌پوست ازدواج کرده است؟ مدت‌ها این مطلب سوزه شده بود و یک روزنامه نوشت که این موضوع این همه سروصدا ندارد، دنیا دارد به طرف تساوی می‌رود و دنیای امروز به تساوی میان نژادها قائل است و به علاوه در ۱۴ قرن پیش دین اسلام که یکی از مذاهب بزرگ جهان است، اختلاف سفید و سیاه را برداشته است.

برگرفته از کتاب حماسه حسینی

استاد شهید مرتضی مطهری